

دیدگاه اسلام در مورد آزادی عقیده و بیان

مقدمه

بی تردید، دلپذیرترین کلمه‌ای که در این چند قرن گوش انسان را نواخته کلمه «آزادی» است در عین حال، این کلمه جنجالی‌ترین و ظریف‌ترین بحثها را نسبت به کلمات و مفاهیم اجتماعی مشابه خود از قبیل عدالت و مساوات و غیره در پی داشته است. درباره مفهوم و تعریف آن سخنان بسیاری گفته‌اند، تا جائیکه بگفته آیزابریلین: «نویسندگان تاریخ عقاید بیش از دویست معنی گوناگون برای این کلمه ضبط کرده‌اند.»^۱

آزادی عقیده و آزادی بیان از جمله مباحثی است که در بحثهای مربوط به آزادی بیشترین مطلب و بالاترین جایگاه را به خود اختصاص داده است و بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان درباره آزادی مطلق انسان در خصوص داشتن عقیده و بیان آن، داد سخن داده‌اند و مخصوصاً در مورد آزادی عقیده بسیار پای فشرده‌اند. جان استوارت میل در رساله مشهور خود «درباره آزادی» می‌گوید: «... منطقه مناسب آزادی بشری در درجه اول شامل قلمرو هشیار ضمیر اوست و در این منطقه است که وجدان انسانی به جامع‌ترین معنای آن باید آزاد باشد. آزادی افکار و امیال، آزادی مطلق عقاید و احساسات (نسبت به کلیه موضوعات نظری، علمی، اخلاقی یا الهی)

۱- آیزا برلین، چهارمقاله درباره آزادی ص ۲۳۶.

ضروری است. آزادی بیان و نشر عقاید ممکن است در وهله اول مشمول اصل دیگری به نظر برسد، چونکه گفتن و پخش کردن عقیده متعلق به آن قسمت از رفتار فرد است که به دیگران مربوط می‌شود، اما از آنجائیکه بیان و نشر اندیشه تقریباً بهمان اندازه مهم است که خود آن اندیشه و تا حد زیادی روی همان دلایلی استوار است که آزادی اندیشه، در عمل نمی‌شود آن را از بحث اندیشه جدا کرد.^۱

اعلامیه جهانی حقوق بشر، آزادی عقیده و بیان را در زمره حقوق اساسی بشر که همه ملتها باید به آن احترام بگذارند قلمداد کرده و ماده ۱۹ آن اعلام می‌دارد: «هر فردی حق برخورداری از آزادی عقیده و بیان را دارد و این حق متضمن آن است که او بتواند بخاطر عقایدش بیم و اضطراب به دل راه ندهد و نیز بتواند اطلاعات و افکار را بدون ملاحظات مرزی و با هر وسیله بیان که باشد جستجو کند، بدست آورد و نشر دهد.» و طبعاً آزادی عقیده دینی و مذهبی نیز بسیار مورد بحث قرار گرفته و تضمین آزاد بودن انسان برای اتخاذ هر نوع عقیده مذهبی و احترام به عقاید مذهبی افراد هر چه باشد شدیداً مورد حمایت قرار گرفته است. بگونه‌ای که ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر در این زمینه مقرر می‌دارد: «هر کس حق برخورداری از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب را دارد. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا اعتقاد، و نیز متضمن آن است که آدمی بتواند مذهب یا اعتقادش را - منفرداً یا مجتمعاً آشکارا یا نهانی - از طریق تعلیمات، رسوم و شعائر مذهبی و اجرای مناسک دینی آزادانه ابراز دارد.» بنابراین از نقطه نظر اعلامیه حقوق بشر هر فرد به عنوان يك انسان حق دارد هر نوع عقیده مذهبی و دینی را داشته باشد و یا انتخاب کند، اعتقاد مذهبی يك امر شخصی و فردی است و هیچکس و به خصوص دستگاه حاکم حق ندارد کسی را به خاطر داشتن مذهب خاص مواخذه کند و یا او را وادار به گرایش به مذهب خاصی بنماید. به تعبیر دادگاه عالی آمریکا:

۱- جان استوارت میل: رساله درباره آزادی ص ۴۹

«روابط انسان با آفریدگارش به دولت ارتباط ندارد. حق گرایش به مذهب مورد انتخاب شخص، متضمن این امر است که فرد در مقابل هیچکس به لحاظ عقیده مذهبی بازخواست نشود.

قانون، هیچ موضوعی را به عنوان بدعت و الحاد تلقی نمی کند و هیچ اصل کهنی را حمایت نمی نماید و هیچ فرقه‌ای را خلاف مذهب نمی داند.»^۱

حال با توجه به آنچه گفته شد باید به بینیم دیدگاه اسلام در این زمینه چیست؟ و آزادی عقیده دینی و بیان آن برای انسان در دید اسلام از چه مفهومی برخوردار است؟ آیا از نظر اسلام، انسان مجاز است هر نوع عقیده مذهبی را برای خود برگزیند و هیچ مسئولیتی در این خصوص نداشته باشد؟ نوع برخورد حکومت اسلامی با دارندگان و گروندگان به عقاید و مذاهب مختلف چگونه می تواند باشد؟ و سرانجام محدوده آزادی بیان و نشر عقاید چیست؟

برای تبیین دیدگاه اسلام در این خصوص با استفاده از مباحث قرآن کریم به طور اختصار عناوین زیر مورد بحث قرار می گیرد:

۱- هدف دار بودن خلقت و مسئولیت انسان

از دید اسلام، انسان يك موجود مادی نیست که زندگی صرفاً در همین دنیای مادی خلاصه شود و تمام همش برای اداره زندگی فردی و اجتماعی در این دنیا محدود گردد، بلکه او علاوه بر این زندگی مادی دنیائی، حیات جاوید همیشگی در پی دارد که باید در اعتقاد و رفتار و تنظیم امور و برنامه ریزی، آن زندگی را نیز در نظر بگیرد و کاری کند که سعادت جاوید را برای خویش فراهم نماید، در این زمینه اسلام، انسان را مسئول می داند و بنابراین با درك و شعور و فکری که در وجود او تعبیه

۱- نقل از مقاله جنبه‌های قضائی آزادیهای سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا نوشته: Kenneth. W. Greenwalt ترجمه نصراله اردلان - مجله کانون و کلا شماره ۹۷ ص ۸۴.

شده است، نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و تمام هم خود را برای گذران این زندگی مادی مصروف سازد.

در نگرش مادی صرف به جهان و انسان، طبعاً نوع اعتقادات و اعمال و رفتار شخصی هیچگونه تاثیری ندارد. تنها چیزی که ملاک است در نظر گرفتن منافع و مصالح مادی افراد جامعه است و همه محدودیتها و آزادیها با این معیار تنظیم می‌شود و بنابراین هر نوع عقیده و عمل و رفتار شخصی انسان وقتی به افراد دیگر جامعه لطمه‌ای وارد نیاورد هر چند ناپسند و خرافه و باطل باشد نباید مورد تعرض قرار گیرد و مسئولیتی هم برای خود شخص و یا دیگران در جهت تغییر و اصلاح آن احساس نمی‌شود.

در حالیکه قرآن در موارد متعددی یادآوری می‌کند که زندگی انسان به همین جهان ماده محدود نمی‌شود و در درجه اول خود انسان مسئول است که عقیده صحیح و رفتار درست و شایسته داشته باشد و تخلف از آن موجب خسران و زیان و هلاکت و بدبختی او می‌شود.

در سوره مومنون آیه ۱۱۵ آمده است: آیا پنداشتید شما را بیهوده و عبث آفریدیم و بسوی ما باز نمی‌گردید؟

و در آیه ۳۶ سوره قیامة می‌گوید: آیا انسان فکر می‌کند مهمل و اگذار خواهد شد. (ایحسب الانسان الايترك سدی).

و در حال دیگر در مقام اعتراض به کفار می‌گوید: گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا نیست که مرگ و حیاتمان در آن است و فقط روزگار است که ما را هلاک می‌کند و از بین می‌برد ولی آنها بر این گفته خود علم ندارند و فقط به گمان حرف می‌زنند. (سوره جاثیه آیه ۲۳: وقالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الا الدهر و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون).

و در سوره قصص آیه ۷۷ آمده است: «در آنچه خدا بتو داده است سرای آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا نیز فراموش مکن و نیکی کن

چنانکه خدا بتو نیکی کرد و در زمین دنبال فسادگری مرو، همانا خداوند مفسدین را دوست ندارد. (وابتغ فی ما آتیک الله الدار الاخرة ولا تتس نصیبک من الدنيا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحسب المفسدین).

۲- دفاع از توحید و نفی شرک و کفر

اسلام قانون خود را بر اساس توحید و سپس بر اخلاق فاضله از قبیل عدالت، صداقت، امانت و ... بنا کرده است و همواره انسان را به روی آوردن به توحید و اعتقاد به مبدا و معاد و رد شرک و کفر دعوت می کند، بت پرستی و شرک والحاد را از انسان نمی پذیرد و همواره از او می خواهد که بتفکر و تدبر و بکار انداختن اندیشه صحیح و تدبیر در امور، عقاید خرافی و شرک آلود را کنار بگذارد و به توحید و یکتا پرستی روی آورد. در سوره نساء آیه ۱۱۶ آمده است: خداوند کسی را که به او شرک بیاورد نمی آمرزد ولی جز شرک، گناهان دیگر را می آمرزد... (ان الله لایغفران یشرک به ویغفر مادون ذالک لمن یشاء و من یشرک بالله فقه ضل ضالاً بعیداً) و در سوره زمر آیه ۱۰ می گوید: ان تکفرا فان الله غنی عنکم ولا یرضی لعباده الکفر: (اگر کافر شوید خداوند از شما بی نیاز است و خداوند کافر شدن را به بندگانش رضایت نمی دهد).

بنابراین از نقطه نظر فردی و مسئولیتی که انسان دارد می توان گفت انسان در کفر ورزیدن به خدا آزاد نیست یعنی این حق به او داده نشده است که خود را از ایمان آوردن بخدا و پرستش خدای یکتا رها کند و هر عقیده خرافی را که خواست برای خویش انتخاب نماید. (البته منظور از این عدم آزادی الزاماً این نیست که حکومت انسان را وادار می کند به ایمان آوردن و عقیده خاصی را بر او تحمیل می نماید. این معنی را بعداً توضیح خواهیم داد. در اینجا منظور این است که این فکر که انسان هیچ مسئولیتی ندارد و هر عقیده غلط والحادی را خواست اختیار کند آزاد

است و به هیچ صورت بازخواستی ندارد باید از بین برود و حداقل این است که خداوند از او نمی‌پذیرد و در سرای دیگر او را عذاب خواهد کرد. آیات قرآن در این زمینه فراوان است که لازم به نقل آنها نیست).

واز نقطه نظر اجتماعی و جهانی سرانجام فکر توحیدی و حکومت حق و دین توحید باید غالب و فراگیر شود. خداوند این را خواسته و باید کوشش برای این امر از سوی مردم انجام شود. از نظر اسلام، دین توحید، دین حق و بندگان صالح خدا و یکتا پرست سرانجام غالب و حکومت حق و توحید برقرار می‌گردد: هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا (فتح: ۲۸) (اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر دین و نحله‌ای غالب گرداند...) بهمین مضمون در سوره صف آیه ۹ آمده است: «هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون.» عین همین تعبیر در سوره توبه آیه ۳۳ و هم در سوره انبیا آیه ۱۰۵ آمده است: ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون. (ما در زبور بعد از تورات نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.)

و در زمینه تکلیف مردم و مسلمین برای برقراری حکومت و استقرار دین توحید و نفی حکومت شرک می‌گوید: «با مشرکین و کسانی که مانع استقرار دین حق می‌شوند پیکار کنید تا فتنه و فساد رفع شود و دین خدا همه جا را فراگیرد.»: وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله (انفال: ۴۰) و قاتلوهم حتی لاتکون و یکون الدین لله (بقره: ۱۸۹).

۳- ترغیب به تفکر و آزاد اندیشی

اسلام، انسان را به تعقل و تفکر و اندیشه دعوت می‌کند و نمی‌خواهد به زور و بدون فهم عقیده‌ای را بپذیرد، از آنها که بدون اندیشه صحیح و با تقلید کورکورانه اعتقادات خرافی پیشینیان خود را حفظ کرده‌اند و حاضر به شنیدن حرف حق نیستند از این جهت انتقاد می‌کند و از آنها

می‌خواهد تدبر و تعقل کنند و دین حق را بپذیرند. قرآن کریم در موارد بسیار زیاد به شیوه‌های گوناگون، این امر را دنبال کرده است، شاید بیش از ۳۰۰ آیه در قرآن مردم را به تفکر، تعقل و تذکر دعوت می‌کند و یا به پیامبر تلقین می‌کند که برای اثبات حق یا ابطال باطل حجت و دلیل بیاورد و یا شیوه انبیا را در احتجاج و استدلال نقل می‌کند و یا تعصب و تقلید کورکورانه و بی‌منطق بودن کفار را تقبیح می‌کند و یا کسانی را که با تفکر و اندیشه و بینه و حجت، حرف حق را پذیرفتند و ایمان آوردند می‌ستاید.

در سوره حدید آیه ۲۶ می‌گوید: «ما پیامبران خود را با دلایل فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدل قیام کنند» (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط) و در سوره ابراهیم آیه ۵ آمده است: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش برای اینکه مطلب را برای آنها تبیین کند (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء والله عزیز حکیم). در سوره محمد (ص) آیه ۲۷ می‌گوید: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها. آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دلها قفل زده شده است». و در سوره سبأ آیه ۴۶ می‌گوید: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنته ان هو الا نذیر لکم...» همانا شما را به یک پند موعظه می‌کنم تنها و دوتا دوتا برای خدا قیام کنید و سپس فکر کنید به بینید رفیق شما (منظور پیامبر (ص) است) را جنون عارض نشده همانا او شما را از عذاب خدا و شرک به او بر حذر می‌دارد.

و نیز سوره بقره آیه ۱۶۹: «واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه ابائنا اولوکان ابائهم لایعقلون شیئاً ولا یهتدون» (هرگاه گفته شود پیروی کنید از آنچه خداوند نازل کرده است گویند ما پیروی می‌کنیم از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم آیا باید تابع پدران

خود باشند در صورتیکه آنها بی عقل بوده و به راه راست هدایت نشدند). همچنین قرآن داستان احتجاج ابراهیم را برای بطلان عقیده مردمی که به پیروی از پدرانشان بت پرستی می کردند یا ماه و خورشید و ستاره می پرستیدند در سوره های انبیاء و انعام نقل می کند و کفار را بخاطر عدم تعقل و تذکر سرزنش می نماید^۱.

در سوره طه، داستان فرعون و جادوگران او را با موسی بن عمران نقل می کند که وقتی جادوگران حقیقت را دریافتند بخدا ایمان آوردند و موحد شدند و در برابر اعتراض فرعون که چرا بدون اجازه او ایمان آوردند و تهدید آنان بقتل و شکنجه، این جمله را از آنان نقل می کند که: «ما هرگز تورا بر آن عقیده ای که با دلایل و بینات برای مان آشکار شد و آنچه خداوند فطرت ما را بر آن قرار داده و ترجیح نخواهیم داد...» (قالوا لن نؤثرک علی ما جائنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا. (طه، آیه ۷۵)

بنابراین از دید اسلام، انسان باید در کمال آزادی، فکر و اندیشه خود را بکار بیندازد و در عالم خلقت اندیشه کند خود را از اوهام و خرافات و عصبیت های جاهلی و تقلید کور کورانیه بی مبنا رها کند و بادرک و تشخیص و تدبیر و تفکر، به مبدا هستی و خدای یکتا ایمان بیاورد و دین حق را که دین توحید است برگزیند و چون دین توحید، دین فطرت است اگر انسان فکر خود را بکار اندازد و زنگار عصبیت و جهل و تقلید را از آئینه فطرت بزداید به آن روی خواهد آورد: فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرت اللہ الّتی فطر الناس علیها لا تبدل لخلق اللہ ذالک الذین القیم ولكن اکثر الناس لا یعلمون. (سوره روم: ۲۹)

۱- آیات ۵۰ تا ۶۷ در مورد داستان ابراهیم و شکستن بتها و مذاکره با قوم بت پرستش که سرانجام می گوید: اف لکم ولما تعبدون من دون اللہ افلا تعقلون، انعام آیات ۷۴ تا ۸۳: وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاة ان ربك حكيم عليم.

۴- آزادی عقیده و نفی اکراه در دین

با وجود اینکه از نظر اسلام دین حق و توحید باید همه جا را فرا گیرد و هر انسانی مسئول است که بیندیشد و با درک و شعور خویش به مبدا و معاد ایمان بیاورد و عقیده کفر آمیز و شرك آلود را رها کند در عین حال در بسیاری از آیات قرآنی تصریح شده است که نمی توان افراد را به ایمان آوردن مجبور کرد. تحمیل عقیده با زور و اجبار و اکراه از دیدگاه اسلامی نه عملی است و نه مجاز. مهم، تبلیغ حق و تبیین مکتب توحید و آگاه کردن انسان به وظیفه و مسئولیت خویش است. بر این معنا آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

در سوره بقره آیه ۲۵۶ آمده است: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی...» (اجباری در دین نیست، راه هدایت و رستگاری از راه ضلالت و گمراهی مشخص شد) به تعبیر این آیه اساساً دین اکراه بردار نیست و با اجبار نمی شود عقیده ای را بردیگری تحمیل کرد و طبعاً چنین کاری مجاز هم نیست. اتفاقاً در شأن نزول این آیه آمده است هنگامیکه در سال چهارم هجری طایفه بنی النضیر از یهود که در اطراف مدینه زندگی می کردند به لحاظ نقض عهد و خیانتی که نسبت به پیامبر اسلام (ص) کردند ناگزیر به ترك محل خود و در واقع تبعید شدند در بین آنها جوانانی از برخی خانواده های مسلمان وجود داشتند که یهودی شده بودند و می خواستند با آنها بروند، خانواده های آنها مانع شدند و آنها را ملزم به اسلام آوردن کردند که آیه فوق در این خصوص نازل شد.^۱

در سوره یونس آیه ۹۹ خطاب به پیامبر (ص): «ولو شاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین.» اگر

۱- المیزان فی تفسیر القرآن جلد ۲ ص ۳۶۵ و نیز از ابن عباس نقل شده که گفت این آیه در مورد یکی از انصار بنام حصین از طایفه بنی سالم بن عوف نازل شده که دو پسر نصرانی داشت و خود مرد مسلمانی بود به پیامبر (ص) فرمود: آیا پسرانم را مجبور به اسلام آوردن نکنم، چون که آنها فقط نصرانیت را قبول دارند که این آیه نازل شد. (همان مدرک ص ۳۶۶-۳۶۵).

خدا بخواهد تمام مردم روی زمین ایمان می آورند آیا تو می توانی مجبور کنی مردم را که ایمان بیاورند؟

در سوره دهر آیه ۳ آمده است: انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً: ما راه را به انسان نشان دادیم و او را راهنمایی کردیم و او به اختیار خود یا سپاسگزار است یا کافر و ناسپاس یا طریق ایمان و هدایت را برمی گزیند و یا کفر می ورزد و در گمراهی می ماند و در آیه ۲۹ سوره کهف آمده است: وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. بگو حق از آن خدا است هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر شود.

در بسیاری از آیات قرآنی تصریح شده که وظیفه پیامبر گفتن و تبیین حقایق دین و توحید و توجه دادن مردم به خدا و نفی شرک است و در رابطه با عقاید فردی اشخاص وظیفه‌ای بالاتر از ابلاغ و رساندن حقایق و هشدار دادن به آنها به عواقب کفر که همان گمراهی و عذاب اخروی است ندارد و مأمور نیست که بهر طریق ولو بزور و اکراه در افراد عقیده دینی و توحید را ایجاد نماید. در این زمینه آیات قرآنی با بیانه‌های مختلف زیاد است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می شود:

در سوره غاشیه آیات ۲۱ و ۲۲ آمده است: فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمسیطر. تو آنها را متذکر ساز و حکم الهی را به آنها یادآوری کن که وظیفه تو تذکر دادن و یادآوری کردن است و تو بر آنها مسلط نیستی (که دل آنها را به گرایش به عقیده‌ای وادار نمائی).

در سوره زمر آیه ۴۳ آمده است: انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انت علیهم بوکیل. ما کتاب را برای مردم فرستادیم که آنها را به حق دعوت می کند، هر کس هدایت یافت به نفع خودش و هر کس گمراه شد به زیان خویش گام برداشته و تو وکیل آنها نیستی.

به همین مضمون آیه ۱۰۹ سوره یونس: «قل یا ایها الناس قد جائکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یتهدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل .

و باز به همین مضمون آیات ۹۱ و ۹۲ سوره نعل: انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة الذی حرّمها وله کل شی و امرت ان اکون من المسلمین وان اتلو القرآن فمن اهتدی فانما یتهدی لنفسه و من ضل فقل انما انا من المندرین.

و در سوره آل عمران آیه ۲۰ می گوید: وقل للذین اوتوا الكتاب والامیین اسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک البلاغ واللّه بصیر بالعباد.

از سوی دیگر برای دعوت مردم به دین حق پیامبر مامور است که با برهان و استدلال و بیان خوب و بحث و مناظره نیکو مردم را دعوت کند و حقایق را به آنها تفهیم کند تا مردم خود متوجه شده درک نمایند و ایمان بیاورند.

در سوره نمل آیه ۱۲۷ آمده است: ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین. با حکمت و پند نیکو مردم را به سوی پروردگارت دعوت کن و با بهترین و درست ترین روش با آنان مجادله کن همانا خداوند به آنها که گمراه شدند و آنان که هدایت یافتند آگاه تر است.

در سوره انبیا آیه ۲۴ می گوید: «... ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون». آیا بغیر از او خدایانی برای خود گرفتند بگو دلیل خود را بیاورید این سخن من و کسانی که با من اند و سخن انبیا و بزرگان قبل از من است ولی اکثر آنها حق را نمی دانند و از آن اعراض می کنند.»

وقتی موسی و هرون مامور می شوند به نزد فرعون بروند و این حق را بر او عرضه کنند، خداوند با آنها چنین سخن می گوید: اذهب الی فرعون انه طغی فقولاً له قولاً لینا لعله یتذکر اویخشی (طه: ۴۳ و ۴۴) بروید بسوی فرعون که او طغیان کرده است با او به نرمی حرف بزنید شاید متوجه شود پند بگیرد یا از خدا بترسد.

رفتار پیامبران و دعوت‌کنندگان به‌دین حق همواره این بود که با منطق و برهان نظر خود را تبلیغ کنند و هرگز در مقام تحمیل عقیده یا نفی عقیده مردم به‌زور برنیامدند و برعکس این مخالفین بودند که یا حاضر نبودند سخن منطقی را بشنوند یا آنها را بباد استهزاء می‌گرفتند و یا در مقام اعمال زور و فشار برای رد آن برمی‌آمدند و آنان را که ایمان می‌آوردند تحت شکنجه و اذیت و آزار قرار می‌دادند. به‌نقل قرآن کریم وقتی کفار از محاجه با ابراهیم منادی توحید عاجز ماندند و از لحاظ منطقی مجاب شدند و نتوانستند به‌ایرادات او بر پرستش بتان بی‌اراده پاسخ گویند، متوسل به‌زور شدند و او را به‌سوختن در آتش تهدید کردند.^۱

فرعون وقتی در برابر حرفهای منطقی حضرت موسی درمی‌ماند و آنگاه که جادوگری جادوگرانش نیز موثر واقع نمی‌شود و حتی خود ساحرین، حقیقت را درمی‌یابند و ایمان می‌آورند آنها را تهدید می‌کند که دست و پای آنها را از چپ و راست می‌برد و شکنجه‌شان می‌کند.^۲

و یا وقتی پیامبر اسلام آیات قرآنی را می‌خواند و مردم را دعوت به‌توحید می‌کرد مخالفین حتی مانع شنیدن آیات قرآنی می‌شدند، چه می‌دانستند اگر مردم درست بشنوند و توجه کنند آن را می‌پذیرند: وقال- الذین كفروا الا تسمعوا لهذا القرآن والغوفیه لعلکم تغلبون (فصلت: ۲۶) کافران گفتند: «به‌این قرآن گوش فرا ندهید و در آن حرف لغویاندازید شاید شما غالب گردید.»

بهر حال فشار و اذیت و آزار و عدم تحمل عقیده، همواره از ناحیه مخالفین بر پیامبران و منادیان توحید و بخصوص پیامبر اسلام و پیروان او وارد می‌آمد. اینان به‌خاطر عقیده خود و بیان آن در رنج و عذاب بسر می‌بردند و همواره مامور به‌صبر و استقامت و در عین حال ابراز منطقی و مستدل عقیده و نظریه خویش در جهت هدایت مردم و سوق دادن

۱- قالوا حرقوه وانصروا آلهمکم ان کنتم فاعلین (انبیاء: ۶۷).

۲- قال آمنتم له قبل ان انزلکم، انه لکبیرکم الذی علمکم السحر، فلا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ولا صلبنکم فی جنوع النخل ولتعلمن اینا اشد عذاباً وابقی (طه: ۷۰).

آنها بسوی گروهش به خداوند می‌شده‌اند. در عین حال در هیچ مورد ذکری از الزام و اجبار افراد به ایمان آوردن نشده و در واقع آزادی انتخاب به آنها داده شده است.

۵- جنگهای اسلام و ارتباط آنها با آزادی عقیده

با توجه به بحثهایی که بعمل آمد، در اینجا باید از مسئله جنگها و مبارزات مسلمین با کفار و ارتباط آنها با آزادی عقیده و یا تحمیل عقیده مذهبی نیز سخن بمیان آوریم و ببینیم آیا اسلام خواسته است با جنگ و قتال و جهاد، دین و عقیده دینی خاصی را بر مردم تحمیل کند یا خیر؟ اگر مروری در سیر دعوت اسلام بنمائیم و سیر نزول آیات قرآن را دنبال کنیم خواهیم دید که می‌توان دوران ظهور اسلام و تثبیت آن را را به سه دوره تقسیم کرد:

۱- دوره اول: ابتدای ظهور اسلام و دعوت مردم به سوی توحید

در این دوره پیامبر اسلام به تنهایی، دعوت یکتاپرستی خود را آغاز کرد و اندک اندک پیروانی بدست آورد. در این دوره که حدود سیزده سال طول کشید طبعاً پیامبر اسلام و مسلمین نیروی مبارزه و درگیری با مخالفین را نداشتند و همواره از سوی کفار و مشرکین در معرض اذیت و آزار به انواع مختلف آن بودند. روش اسلام در این دوره برای دعوت مردم به اسلام توجه دادن آنها به تفکر و اندیشه در عالم خلقت و عبث نبودن آن و بیدار کردن وجدان خفته و فطرت زنگار گرفته آنها بود (که بنظر اسلام اگر این دو عامل بکار افتد انسان دست از شرک برداشته و به توحید خواهد گرائید).

با انواع بیانه‌ها و تمثیلها و داستان‌های پیشین و در ضمن هشدار دادن به آنها از عواقب شرک که گرفتار عذاب الهی در آخرت خواهند شد. قسمت عمده‌ای از آیات قرآن در همین مایه‌ها در مکه نازل شد. در این دوران پیامبر و مسلمین استقامت و پشتکار زایدالوصفی از خود نشان

دادند و انواع سختی‌ها را متحمل شدند و در برابر ستمگران و خودخواهان و مخالفین آزادی و دشمنان عقیده توحیدی و کسانی که با زور واکراه مانع تفکر و آزادی انتخاب عقیده بودند مقاومت کردند.

۲- دوره دوم: گسترش دعوت و آغاز جنگهای پیامبر اسلام

این دوره پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه شروع می‌شود که کم‌کم عده‌ای پیرو پیدا کرد و مسلمانان، نیروئی، ولو اندک، را تشکیل دادند در این دوره است که مسئله جنگ و مبارزه پیش می‌آید و مسلمین تشویق می‌شوند که جهاد کنند و با کفار بجنگند در همین دوره هم مسئله اصلی، در آیات قرآنی توجه دادن انسان به مسئولیت خود و پذیرش دین حق و هدایت جستن مطرح است. آیاتی که در همین دوران نازل شده باز هم توجه خود را معطوف به تدبیر انسان در قرآن و آیات الهی می‌کند و اینکه وظیفه پیامبر (ص) ابلاغ رسالت است (نه تحصیل دین) و انسان از روی علم و بصیرت باید راه راست را انتخاب کند. برای نمونه می‌توان برخی از آیه‌های نازل شده در مدینه را در این زمینه ملاحظه کرد از قبیل: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (سوره محمد مدنی آیه ۲۷) «واطیعوا الله و رسوله فان تولیتهم فانما علی رسولنا البلاغ المبین» (سوره تغابن مدنی: ۱۳) «قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ المبین» (سوره نور، مدنی: ۵۴) «ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم» (سوره حج مدنی: ۵۴).

و نیز آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکراً واما کفوراً» (سوره دهر مدنی: ۳) و اما آنچه در زمینه جنگ و قتال آمده است که عمدتاً این آیات مربوط به این دوره در سوره‌های آل عمران و انفال و بقره و نساء هست جنبه دفاع و مقابله با ستمگران و کسانی که مانع نشر عقیده توحیدی می‌شوند و در

واقع مسلمین و موحدین را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند و آزادی آنان را سلب می‌کنند، دارد. یعنی در حقیقت، چون در این دوره مسلمین تجمعی پیدا کرده و نیروئی بدست آورده‌اند دیگر نباید در برابر فشار واختناق و ظلم و ستم مشرکین سکوت نمایند، بلکه باید از خود دفاع کنند و با کسانی که عملاً در مقام سلب آزادی آنان و پایمال کردن حقوق مشروع آنان برآمدند مبارزه کنند و موانع ایجاد شده بر سر راه گسترش آرمان حق و دین توحید را بردارند و بهر حال بحث از جنگیدن با کسانی است که با مسلمانان قتال می‌کنند، با آنان می‌جنگد، دست به اعمال فشار می‌زنند تا آنها را از دین خود برگردانند یا مانع پیشرفت دین خدا شوند. برای نمونه می‌توان با آیات قرآنی ذیل در این زمینه توجه کرد: «وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لایحب المعتدین» (بقره: ۱۸۶) «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره: ۱۹۰) «ومالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیراً» (نساء: ۷۷) «ولایزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم» (بقره: ۲۱۴) «ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لایحب کل خوان کفور. اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغير حق الا ان یقولوا ربنا الله...» (سوره حج مدنی: ۳۹، ۴۰، ۴۱). بهر حال مشخص است که جنگ مسلمین در این دوره برای دفاع از خود و موجودیت خود و عقیده دینی خویش در برابر تهاجم دشمن یا ایجاد انواع فشارها و ارتکاب مظالم مختلف علیه آنها بوده است نه برای تحمیل عقیده دینی خود بر مردم از راه زور و با توسل به جنگ.

همانطور که قبلاً بیان شد آیه لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی تقریباً در همین دوران در حدود سال چهارم هجری نازل شد و درست در موردی که اگر می‌خواست قدرت اجبار و اعمال فشار را داشت و در همان حال بطور مطلق اجبار در دین را نفی رکد.

۳- دوره سوم : بسط اسلام و تثبیت قدرت حکومت اسلامی

در این دوره که تقریباً از سال ششم هجری به بعد را در بر می گیرد می توان گفت اسلام توانست حکومتی تشکیل داده و يك نظام جدیدی را برقرار سازد به خصوص پس از فتح مکه در سال هشتم هجری اسلام قدرت حاکم در منطقه شد و پرتو آن از مرزهای محل ظهور خود گذشت.

در این دوره طبعاً با قدرت در برابر مخالفان و کسانی که می خواستند مانع نفوذ و گسترش آن بشوند ایستاد و در برابر کفار پیمان شکن که در مقام عهد شکنی برآمده بودند سخت موضع گرفت و آیات شدیدالرحن سوره توبه خطاب به مشرکین خیانتکار پیمان شکن در سال نهم هجری نازل شد. و به آنها اعلان جنگ داد و مسلمانان را به مبارزه با آنان برانگیخت. اما در همان حال هم از هیچیک از آیات قرآنی بر نمی آمد که اسلام می خواهد به زور کسی را وادار به پذیرفتن دین کند و یا نفس عدم پذیرش اسلام موجب جنگ با آنها شده باشد بلکه در همان حال خطاب به پیامبر (ص) می گوید: اگر یکی از مشرکین بتو پناه آورد به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محل امنش برسان و نمی گوید تا دین اسلام را انتخاب نکرده رهاش نکن. «وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه، ذالك بانهم قوم لا يعلمون» (توبه: ۷).

انگیزه جنگ و قتال با آنان را نقض عهد و تعرض و طعن زدن به دین اسلام و پیشی گرفتن در جنگ و قتال با مسلمین می داند: «وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم و طعنوا في دينكم فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون. الاتقاتلون قوم انكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤوكم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم مومنين» (توبه: ۱۲ و ۱۳).

طبیعی است وقتی اسلام به عنوان يك نظام حاکم استقرار پیدا کرد، مقررات آن بر جامعه حکمفرماست و افراد باید اعمال و رفتار اجتماعی خود را با آن تطبیق دهند مبارزه و مقابله با این نظام و توطئه برای برهم

زدن آن اگر به صورت جمعی باشد موجب اعلان جنگ مسلمین و پیکار و جهاد با توطئه‌گران می‌شود چنانکه در آیات ذکر شده دیدیم و اگر به صورت فردی باشد مجازات مرتکب را در پی خواهد داشت، چنانکه خداوند در سوره مائده آیه ۳۸ می‌فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذالک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم».

و اما اسلام به عنوان نظام حاکم در پی کنکاش در عقاید شخصی افراد و مجازات کردن کسانی که عقیده‌ای جز اسلام دارند و یا مجبور کردن آنها به پذیرفتن عقیده اسلامی بر نیامده است ملاحظه آیات ۹ و ۱۰ سوره ممتحنه به خوبی این معنی را می‌رساند، خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم، ان الله یحب المقسطین. انما ینهاکم الله عن الذین قاتلواکم فی الدین و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون».

بر همین مبنا و با استفاده از همین اصل اسلامی است که اصل ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.»

و اصل چهاردهم مقرر می‌دارد: «بحکم آیه شریفه «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»، دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.»

وامیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ابتدای توصیه خود به مالک اشتر که او را برای حکمرانی به مصر می فرستد عدم تجاوز به حقوق مردم را اعم از مسلمان و کافر توصیه می کند و می گوید: «ولا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتتم اکلهم فانهم صنغان اما اخ لك فی الدین واما نظیر لك فی الخلق»: یعنی بر افراد تحت حکومت خود همچون حیوان درنده نباش که خوردن آنها را غنیمت شماری زیرا مردم دو دسته اند یا برادر دینی تواند و یا همانند تو انسانند.

حقیقت امر این است که نظام حاکم اسلام هیچگاه در صدد بر نیامده که به زور و اجبار دین را بر کسی تحمیل کند و یا کسی را به خاطر داشتن عقیده ای مجازات نماید و شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که هیچگاه در حکومت های اسلامی حتی در مواردی که افراد فاسد و خودخواه و مستبد حکومت را در دست داشتند محکمه های تفتیش عقاید و مجازات های بیرحمانه ای که در دوران تاریک قرون وسطی علیه مخالفین مذهبی مسیحیت اعمال می شد وجود نداشته است و هر زمان و هر جا به افراد صالح تر به موازین اسلام زمام حکومت را در دست داشتند حقوق انسانی غیر مسلمین نیز بیشتر رعایت می شده است.

۶- نتیجه

از مجموع بحثهایی که در این زمینه به عمل آمد می توان نتیجه زیر را در مورد آزادی عقیده دینی از نظر اسلام بدست آورد:

اسلام انسان را مسئول می داند که برای کشف حقیقت و پیدا کردن عقیده صحیح و پی بردن به راه راست کوشش نماید و به فکر سعادت جاوید و زندگی سعادت مند جاودان خود باشد. انسان بخود واگذار نشده است خلقت او عبث نیست و زندگی او به همین چند روزه حیات مادی محدود نمی شود.

آدمی دارای فکر و اندیشه است و باید آزادانه فکر خود را بکار

بیندازد. در آفرینش تعقل کند در آیات الهی تدبیر و تفکر نماید مطالب و حرفها و عقاید و مکاتب را بررسی نماید و با عقل و منطق و برهان و استدلال عقیده‌ای را بپذیرند.

اسلام، عقیده صحیح و راه دین توحید و اعتقاد به مبدأ و معاد می‌داند و انسان را به این راه سوق می‌دهد و هدایت می‌کند و معتقد است اگر انسان لختی بیندیشد و فکر و اندیشه خود را بکار بیندازد به دین توحید گرایش پیدا خواهد کرد. اسلام تمام هم و کوشش خود را بر این مصروف داشته که انسان را متوجه این راه صحیح و صراط مستقیم بنماید بگونه‌ای که خود از جان و دل آن را باور کند و بپذیرد.

از لحاظ فردی هر شخص نزد خداوند مسئول است و باید سعی کند دین توحید را بپذیرد و از شرك و کفر دوری جوید. عقیده کفر آمیز داشتن و مبدأ و معاد را منکر بودن موجب عقوبت و کیفر الهی است و همواره این هشدار به کافرین داده می‌شود. بنابراین اسلام نمی‌تواند بی تفاوتی و بی توجهی به این امر را بپذیرد ولی هیچگونه اکراه و اجبار نیز برای دست برداشتن از يك عقیده و گرایش به عقیده خاصی وجود ندارد. تلاش عمده پیامبر اسلام و قرآن کریم بر این است که دین حق را تبیین کند و به طرق مختلف راه هدایت و راه ضلالت را تشریح نماید و مردم را به روی آوردن و پذیرفتن دین حق و برگزیدن و راه رشد و هدایت ترغیب نماید، ولی نمی‌خواهد به زور، این عقیده را به افراد تحمیل کند چرا که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی».

طبیعی است اسلام برای پیش بردن کلمه حق و دین توحید و رساندن پیام خود به گوش مردم از هیچگونه کوششی فروگذار نمی‌کند و طبعاً اگر کسانی بخواهند مانع گسترش آن شوند و در مقام مقابله و مبارزه درآیند با آنان مقابله خواهد کرد و در صورت لزوم به پیکار با آنان می‌پردازد و به تعبیر استاد بزرگوار شهید مرتضی مطهری: «قرآن می‌جنگد

برای اینکه موانع آزادیهای اجتماعی و فکری را از بین ببرد»^۱.
 وقتی هم که حکومت اسلامی تثبیت شد و استقرار پیدا کرد، بنا را بر تحمیل عقیده و اجبار و فشار بر پذیرفتن آن و مجازات افراد به خاطر داشتن عقیده خلاف نهاده، بلکه با آنها که معتقد به ادیانی بودند که ریشه توحیدی داشت، ولو مسلمان هم نشدند، برقراری معاهده ذمه را پیش‌بینی کرد که موافق آن نه تنها آزادانه مراسم مذهبی خود را بتوانند انجام دهند بلکه در برخی از مسائل حقوقی و اجتماعی برخلاف مقررات حاکم بر جامعه اسلامی بتوانند خاص خویش را مورد عمل قرار دهند. چنانکه مثلاً در احوال شخصیه چنین است واصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مقرر می‌دارد: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی و طبق آئین خود عمل می‌کنند.»

در مورد کفاری هم که عقیده توحیدی ندارند هر چند آن را به رسمیت نمی‌شناسد و از لحاظ مقررات باید از نظم حاکم در جامعه اسلامی تبعیت کنند ولی اگر در مقام مبارزه و مقابله با اسلام برنخیزند علی‌الاصول به عقیده آنها کاری ندارند نه در مقام تفتیش عقیده برمی‌آید و نه آنها را به‌خاطر عقیده مخالف مجازات می‌نماید.

اصولاً اگر سیری در آیات قرآنی بکنیم خواهیم دید هر جا مجازات و کیفر دنیوی پیش‌بینی شده که وسیله حکومت اسلامی باید اجرا گردد صرفاً در برابر اعمال و رفتار و اقدامات مخالف نظام اسلامی یا گفتارها و فتنه‌انگیزی‌هایی که نظم جامعه را برهم می‌زنند یا ارتکاب اعمالی که جرم و خلاف شناخته شده، می‌باشد. اعتقادات خلاف اسلام و شرك‌آمیز هر چند که بسیار مورد تقبیح قرار گرفته ولی درباره آنها مجازات قانونی که وسیله دستگاه حاکم اعمال شود پیش‌بینی نشده اگر چه درباره کفار همواره از

۱- استاد مطهری، سیری در سیره نبوی ص ۲۵۲.

عذاب اخروی و عقوبت الهی و محروم ماندن از سعادت جاوید سخن رفته است.

آزادی بیان

از آنچه در مورد آزادی عقیده گفته شد تا حدودی مسئله آزادی بیان نیز روشن می شود زیرا وقتی که گفتیم شخص در انتخاب عقیده آزاد است و کسی را نمی توان به داشتن عقیده خاصی مجبور کرد و یا برای داشتن عقیده بخصوصی او را مجازات نمود بنابراین ابراز و اعلام آن عقیده نیز باید آزاد باشد و به گفته جان استوارت میل «هرگز نمی توان آزادی فکر را از دو آزادی همزاد دیگر یعنی آزادی گفتار و آزادی نگارش مجزا کرد»^۱.

از نظر اسلام انسان آزاد است عقیده خود را اعلام و نظر خویش را ابراز دارد و حتی در مورد عقیده خود به بحث و استدلال بپردازد.

قرآن در مقام تمجید بندگان خوب خدا آنها را بدینگونه می ستاید که حرفها را می شنوند و بهترین آن را انتخاب می کنند و این مطلب را هنگامی بیان می نماید که پیش از آن مشرکان را به خاطر پرستش غیر خدا سرزنش کرده و زیانکار شمرده و بندگان خوب را بدین جهت که از عبادت طاغوت دوری جسته و به خداوند روی آورده اند تجلیل کرده است^۲ «والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب» (زمر: ۲۰).

پیدا است که لازمه تحقق این امر آزاد بودن اظهار عقیده و تحمل شنیدن بحث و استدلال نظرات گوناگون می باشد.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که ترویج و نشر عقاید

۱- جان استوارت میل رساله درباره آزادی ص ۵۴.

۲- بنگرید آیات ۱۵ تا ۲۰ سوره زمر را.

مشرکانه و برخلاف توحید در جامعه اسلامی نمی‌تواند آزاد باشد زیرا معقول نیست دینی که برای ریشه‌کن کردن کفر و شرک مبارزه می‌کند و دین توحید را مطابق فطرت بشری می‌داند و معتقد است که سرانجام باید عالم را فراگیرد در برابر تبلیغ و ترویج عقاید ضد توحیدی خاموش بنشیند و با آنها موافقت نماید.

البته در رابطه با ادیانی که ریشه الهی و توحیدی دارند، هر چند برخی عقاید آنها را شرک آمیز می‌داند ولی به آنها اجازه می‌دهد که علاوه بر حفظ عقیده خود به مقررات مذهبی خویش عمل کنند و در بین خود نیز تعلیمات مذهبی خویش را ترویج و تبلیغ نمایند و نسبت به فرقه‌های الحادی دیگر هم با آنکه آنها را به رسمیت نمی‌شناسد ولی وجود آنها و اظهار عقیده آنها را تحمل می‌کند و حتی گاه به انجام مراسم خاص آنان بدیده تسامح و اغماض می‌نگرد ولی تبلیغ و ترویج آن عقاید را مغایر سعادت بشری و مخل صلاح و نظم جامعه اسلامی می‌داند و طبعاً آزادی کامل به آن نمی‌دهد.

باید به این نکته توجه داشت که در نظام اسلامی دین، صرفاً یک امر شخصی و فردی و به عنوان رابطه درونی و خصوصی فرد با معبود و خالق خویش به حساب نمی‌آید (هر چند اسلام به وضع خصوصی و درونی فرد نیز بی‌تفاوت نیست)، بلکه دین مجموعه عقاید و مبانی فکری و اصولی است که نظام جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد و آمیخته‌ای از روابط و مسائل فردی و ضوابط اجتماعی است. مخالفت با اصل دین و حمله به آن و ترویج اصول و عقاید مغایر با آن در واقع لطمه زدن به بنیان جامعه و نظام حاکم و مآلاً ضرر زدن به دیگران و برخلاف مصالح جامعه است و طبعاً تا حدی می‌تواند مجاز باشد که مخل این مصلحت نباشد.

و اما در رابطه با مسائل اجتماعی نیز اسلام برای آزادی بیان اهمیت زیاد و احترام فراوانی قائل است. از نظر اسلام مردم می‌توانند در امور مربوط به جامعه و طرز اداره آن و حکومت اظهار نظر کنند و به بحث و

انتقاد پردازند و تا آنجا که به مصالح مهم جامعه لطمه وارد نیاید، کسی حق ندارد جلو این آزادی را بگیرد. اسلام با قرارداد اصل امر به معروف و نهی از منکر در واقع آزادی بیان را جهت تأمین مصالح جامعه و جلوگیری از فساد و تباهی برای همه آحاد ملت تضمین کرده و حتی وظیفه قراردادده است. «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون» (آل عمران: ۱۰۱). اصل ۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با الهام از همین مبنای قرآنی می گوید: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت، شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می کند.»

روش خود پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین نیز احترام گذاشتن به آراء مردم و استماع نظرات آنان و دادن آزادی بیان بوده است و حتی امیرالمومنین علی علیه السلام در هنگام خلافت و حکومت خطاب به مردم، آنان را دعوت می کند که اگر حرف حقی دارند، نظر خود را بگویند و نپندارند که شنیدن حرف حق برای او ناگوار و سنگین است و خطاب به آنها می فرماید که من به عنوان يك انسان چنین نیستم که اشتباه نکنم، اشتباه در کارهای من نیز راه می یابد، مگر اینکه خداوند مرا حفظ نماید.^۱

۱- «فلا تكفوا عن مقاله بحق او مشورة بعدل فانی لست بفوق ان اخطى ولا آمن ذالك من فعلی الا ان يكفى الله من نفسى ما هو املك به منى فانما انا وانتم عبید مملوكون لرب لارب غيره...» (نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۸۷). یعنی از گفتن سخن حق یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید زیرا من (شخصاً به عنوان يك انسان) خویشتن را مافوق آنکه اشتباه کنم نمیدانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند. همانا من و شما بندگانی و مملوك خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست.

از خلیفه اول نیز نقل شده که پس از انتخاب شدن به خلافت در نخستین خطبه خود خطاب به مردم گفت: «ای مردم من بر شما حاکم شدم در حالی که از شما بهتر نیستم اگر وظیفه‌ام را خوب انجام دادم مرا کمک کنید و اگر بد عمل کردم مرا به راه راست بدارید... تا خدا و پیامبر را اطاعت کردم از من پیروی کنید و هرگاه نافرمانی خدا و پیامبر نمودم اطاعت از من بر شما لازم نیست»^۱.

متأسفانه برجوامع اسلامی نیز در طول تاریخ افرادی مستبد و خودخواه حکومت کردند که اصول و تعلیمات اسلام را زیر پا نهادند و جلو آزادیهای مشروع مردم را گرفتند ولی از دوران اولیه برقراری نظام اسلامی تاکنون هر وقت و هر جا که افرادی و گروهی آشنا و پیاپی بند به اصول اسلامی حکومت را بدست گرفتند آن دوره، دوره شکوفائی آزادی مردم نیز بوده است و آزادی بیان و اظهار عقیده و رای مردم در امور جامعه و مسائل مملکتی بیشتر رعایت می‌شده است.

بارزترین نمونه این حکومت دوران خلافت پنج‌ساله علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که به‌بهترین وجهی حق آزادی بیان و سایر آزادیهای مشروع رعایت می‌شد و شیوه برخورد علی با متعصب‌ترین و بی‌منطق‌ترین مخالفان حکومتش یعنی گروه خوارج، آنگونه که تاریخ شهادت می‌دهد، گواه این مدعا است و امید است جمهوری اسلامی ایران که با الهام از مکتب رهائی‌بخش اسلام و باتکیه بر اراده آزاد مردم، پایه‌های حکومت استبدادی را فروریخت و اساس خود را بر پایه استقلال و آزادی گذاشت و محور استبداد و خودکامگی و تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی را جزء اهداف خویش قرار داد^۲ و در اصل نهم قانون اساسی، سلب آزادیهای

۱- سیره ابن هشام جلد ۴ ص ۳۱۱: ایها الناس فانی قد ولیت علیکم ولست بخیرکم فان احسنت فاعینونی وان اسأت فقومونی ... اطیعونی ما اطعت الله ورسوله فاذا عصیت الله ورسوله فلا طاعته لی علیکم.»

۲- بندهای ۶ و ۷ اصل سوم قانون اساسی.

مشروع را به هر بهانه‌ای ولو به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور ممنوع کرد، بتواند در این عصر نمونه حکومت اسلامی علی (ع) را پیاده کند. «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين».

۱- اصل نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است، هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشهای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.